



The University of Tehran Press

Examining the Jurisprudential Foundations of the Influence of Muslim's Will on Donating Organs

Hossein Bahrami Agdam 

Seminary level professor, seminary, Qom, Iran. E-mail: bahramiagdam@gmail.com

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:

Received: November 2022
Revised: 1 May 2024
Accepted: 16 September
Published online: 28 September 2024

Keywords:

*Wills,
Brain death wills,
Organ donation wills,
Organ donation,
Royalty and ownership of organs*

ABSTRACT

The matter of the will to donate the organs of a deceased Muslim is of emerging issues. However, in influence and its lack of influence among jurists there is no consensus. The differences, in turn, are due to the variations in reasons for implementation. These reasons include the truth or falsehood of the desecration of the deceased, the mutilation of the deceased, Members' ownership and monarchy of man over the deceased, the prohibition of profit from components, delays in burying the deceased, and the requirement to fulfill obligations. Regarding that a view to the conclusion of different perspectives and critical attention to their fundamentals are particularly important to find the correct view, this article tries to re-examine the views and arguments presented. According to the warrant, issues must be deduced from Scripture and tradition. The final research approach is the influence of the mentioned will of the deceased based on the primary rulings, evidenced by reasons such as the established perception of the goodness of the influence of the above-mentioned will in the eyes of the wise, the transformation in the function of the deceased members, public arguments of will influence, and the absence of conflict.

Cite this article: Bahrami Agdam, H. (2024). Examining the jurisprudential foundations of the influence of Muslim's will on donating organs. *Islamic Jurisprudential Researches*, 20, (3), 233-245.
DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2024.349203.1009195>



Author: Hosein Bahrami Agdam

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2024.349203.1009195>



دانشگاه تهران

نشریه پژوهش‌های فقهی

سایت نشریه: <https://jorr.ut.ac.ir/>

شاپا الکترونیکی: ۶۱۹۵-۲۴۲۳

بررسی مبانی فقهی نفوذ وصیت میّت مسلم به اهدای اعضای خود

حسین بهرامی اقدم

استاد سطح حوزه، حوزه علمیه قم، ایران، رایانامه: bahramiagdam@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

از مسائل نوظهور مسئله وصیت به اهدای عضو میّت مسلم است که در نفوذ و عدم نفوذ آن بین فقها دیدگاه مختلفی وجود دارد. این اختلاف ناشی از اختلاف در صدق یا عدم صدق هتک حرمت میّت، مثله کردن، مالکیت و سلطنت انسان بر اعضا، حرمت انتفاع از اجزای میّت، محذوریت تأخیر دفن میّت، و به یک کلام تحقق شروط وصیت نافذ یا عدم تحقق آن است و با نظر به اینکه جمع‌بندی دیدگاه‌های مختلف و توجه انتقادی به مبانی آن‌ها در استنباط دیدگاه صحیح از اهمیت دوچندانی برخوردار است این نوشتار می‌کوشد با بازخوانی دیدگاه‌ها و بیان ادله مطرح و مصور حکم مسئله پیش‌گفته را از کتاب و سنت و عقل استنباط کند. دیدگاه نهایی تحقیق حاضر نفوذ وصیت یادشده به حکم اولی به استناد ادله‌ای مانند ارتکاز حسن نفوذ وصیت فوق نزد عقلا، تحول کارکرد اعضای میّت، و عموم ادله نقلی نفوذ وصیت و عدم وجود معارض است.

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۲۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۲۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۷/۰۷

کلیدواژه:

اهدای عضو،

سلطنت و مالکیت بر اعضا،

وصیت،

وصیت به اهدای عضو،

وصیت مرگ مغزی.

استناد: بهرامی اقدم، حسین (۱۴۰۳). بررسی مبانی فقهی نفوذ وصیت میّت مسلم به اهدای اعضای خود. پژوهش‌های فقهی، ۲۰ (۳)، ۲۴۵-۲۳۳.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2024.349203.1009195>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© نویسنده: حسین بهرامی اقدم

DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2024.349203.1009195>



مقدمه

امروزه، با پیشرفت علم پزشکی، موضوع پیوند اعضا به عنوان بحثی نو در حوزه علوم انسانی مطرح شده است. این پیوند که در سه حالت از حیوان به انسان، از انسان به انسان، و از جسد به انسان صورت می‌گیرد با نظر به ارتباط آن با تمامیت جسمی افراد و برخی احکام اسلامی از قبیل قطع عضو، انتقال و پیوند آن به دیگری، حرمت مثله، هتک حرمت مرده، فوریت تجهیز میت، و غیره، علاوه بر علم پزشکی، ارتباط تنگاتنگی با علوم فقه و حقوق نیز پیدا کرده است.

به لحاظ دانش پزشکی، درمان بسیاری از بیماری‌ها منحصر در پیوند عضو سالم از انسان است که نیاز گسترده به اعضای سالم و قابل انتقال را به خصوص از مبتلایان به مرگ مغزی بیش از پیش نمایان می‌سازد. روشن است که یکی از راه‌های آسان و بی‌خطر جهت دسترسی به اعضای انسانی از طریق وصیت بر اهدای عضو پس از مرگ است؛ امری که با نظر به اختلاف گسترده فقیهان و غلبه دیدگاهی که نفوذ وصیت یادشده را ممنوع می‌داند یا حداقل آن را مقید به عناوینی از قبیل اضطرار و مانند آن می‌کند با چالش مواجه می‌شود و مانعی بر سر راه آن قرار می‌گیرد.

به باور نویسندگان، هرچند در اطراف مسئله وصیت مسلمان به اهدای عضو بعد از مرگ کتاب‌ها و رساله‌ها و مقالات مختلفی نوشته شده است، در هیچ‌یک از تلاش‌های گذشته به این موضوع به صورت متمرکز و جامع و وافی پرداخته نشده است؛ امری که فقدان آن نقص مهمی در این موضوع است و روا نیست مغفول‌عنه باقی بماند. از این رو این نوشته با روش کتابخوانی و با تحلیل داده‌ها بر اساس ادله معتبره اصولی و تحقیق در مسئله عهده‌دار جبران آن شده است.

۱. دیدگاه‌ها در حکم وصیت میت به اهدای اعضایش

در جواز وصیت اهدای عضو و استفاده از اعضای میت بین فقهای معاصر شیعه اختلاف نظر وجود دارد:

۱. برخی مطلقاً این وصیت را جائز دانسته‌اند (خوئی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۴۲۶؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۱۸: ۴۷۵؛ صانعی، ۱۳۷۵: ۴۸۳ - ۴۸۴؛ مظاهری، ۱۳۸۹: ۳۶۹).^۱

۲. گروهی مطلقاً آن را جائز ندانسته‌اند (گلیپایگانی، بی‌تا، ج ۳: ۲۴۳؛ تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۲: ۵۳۰؛ مفتی شیعیه، بی‌تا: ۶۹۵).

۳. دسته‌ای قائل به تفصیل شده‌اند که خود بر چند گروه‌اند:

الف) دسته‌ای این وصیت را جایز ندانسته‌اند، مگر در صورتی که حیاتی بر این پیوند متوقف باشد؛ هرچند بعضی تعبیر از حیات شخص زنده (خمینی، بی‌تا، ج ۲: ۵۶۱؛ سیستانی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۴۵۸) و بعضی تعبیر از حیات نفس محترمه (صافی، ۱۴۱۵: ۴۸) و بعضی تعبیر به حیات شخص مسلم کرده‌اند (محمدسعید حکیم، ۱۴۲۰: ۱۰۰؛ خراسانی، ۱۴۲۸، ج ۲: ۴۸۳) که این خود می‌تواند تفصیلی در این دیدگاه باشد.

ب) گروهی دیگر این وصیت را جایز ندانسته‌اند، مگر حفظ جان مسلمی به آن متوقف باشد و عضو غیر مسلمی وجود نداشته باشد (بهجت، ۱۳۷۸: ۴۶۸؛ فاضل، ۱۳۷۵، ج ۱: ۵۶۸؛ حائری، ۱۴۳۵: ۳۶۷ - ۳۶۸). حتی در پاره‌ای از موارد در این دیدگاه از موارد استثنا حفظ عضو مهم و مؤثری از مسلمان نیز ذکر شده است (منتظری، ۱۳۸۱: ۱۱۷).

ج) گروهی دیگر این وصیت را جایز ندانسته‌اند، مگر مصلحت قطع اهم از مفسده آن باشد، مثل حفظ جان انسانی یا حفظ حیات عضوی بر آن متوقف باشد (مکارم، ۱۴۲۷، ج ۳: ۴۶۳؛ روحانی، ۱۴۱۴: ۱۲۱).

د) دیدگاهی نیز انتفاع از عضو میت مسلمان برای نجات جان مسلمان دیگری را مطلقاً جایز ولی حفظ یا سلامت عضوی از اعضای مسلمان را مشروط به اذن و اجازه میت در حال حیاتش می‌داند و این اجازه را در حین حیات او مجاز دانسته است (نوری، بی‌تا: ۶۱۰ - ۶۱۱).

ه) دیدگاهی که این وصیت را در صورتی که حفظ جانی یا علاج بیماری متوقف بر این کار باشد و قطع عضو پیوندی موجب صدق عرفی عنوان مثله یا هتک حرمت میت نباشد جایز دانسته است (خامنه‌ای، ۱۴۲۰، ج ۲: ۷۶).

۱. شاهرودی: <http://hashemishahroudi.org/fa/pages/question.php> و

فضل‌الله: 1 <http://arabic.bayynat.org.lb/ListingFAQ2.aspx?cid=90&Language=1> از جمله صاحبان این دیدگاه‌اند.

و دیدگاهی که اجازه وقف یا نذر اعضا از بعد مرگ را می‌دهد به شرط اینکه عضوی برای دفن باقی بماند (حسینی شیرازی، ۱۳۹۷: ۴۲۷ - ۴۲۸).

ز) دیدگاهی که انتفاع از اعضای میت را چه برای نجات جانی چه علاج بیماری به سه شرط اجازه می‌دهد: با وصیت یا اذن قبلی میت باشد، عضو پیوندی از اعضای غیر رئیسه میت باشد، مصداق هتک حرمت و مثله میت نباشد (کابلی، ۱۴۲۶: ۱۸۲).

۲. ادله قول به عدم نفوذ و نقد آن

قبل از ورود به بررسی ادله و مبانی نفوذ و عدم نفوذ این وصیت گفتنی است نوع ادله به طور مستقیم نفوذ یا عدم نفوذ این وصیت را ثابت نمی‌کند بلکه اولاً اثبات صحت یا بطلان را متعلق وصیت کرده و به تبع آن نفوذ یا عدم نفوذ وصیت را ثابت می‌کند. مجموعه ادله اجتهادی که امکان دارد برای حکم منع این وصیت، بالجمله یا فی‌الجمله، مورد استناد واقع شود به قرار زیر است:

۲.۱. معدوم بودن موصی به

یکی از قواعد و ضوابط باب وصیت این است که متعلق وصیت حین وصیت باید موجود باشد. ولی در موضوع این مقاله موصی به حین وصیت معدوم است. پس وصیت نافذ نیست. نقد این دلیل: اولاً لازم نیست که موصی به حین وصیت موجود باشد؛ بلکه اگر بعد از مرگ موصی نیز محقق شود و به اصطلاح مقدره هم باشد کفایت می‌کند (نجفی، ۱۳۶۸، ج ۲۸: ۲۷۸). در ثانی این شرط شرط وصیت تملیکی است نه عهدی و وصیت بر اهدا چنان که واضح است از نوع دوم است.

۲.۲. عدم مالکیت انسان بر خود و اعضایش

امکان دارد گفته شود انسان حرّ مالک خود و اعضایش نیست تا بتواند هر گونه در آن دخل و تصرف کند؛ بلکه دخل و تصرف در آن حق اختصاصی خداوند متعالی است. پس این وصیت شروط وصیت صحیح شرعی را ندارد. پس بی‌اثر است. نقد این دلیل: اولاً این اشکال نیز زمانی موجه است که وصیت را تملیکی بگیریم نه عهدی. همین که ثابت شود انسان بر خود و اعضای خود حقی دارد می‌تواند به این حق وصیت کند و آن را در اختیار دیگری قرار دهد، مثل حق ولایت، و دلیل وجود ندارد که این حق را به صورت قهری منتقل به دیگری کند. پس تعیین تکلیف آن در حیطة اختیار اوست. ثانیاً به طور کلی آنچه مورد اتفاق همگان و امری اجماعی است آن است که انسان نسبت به جسم خود دارای نوعی اختیار و اراده است؛ به نحوی که حق دارد از اعضا و جوارح خود بهره‌برداری و انتفاع حاصل کند و البته این بهره‌برداری باید در محدوده عقلایی بودن و مشروع بودن صورت گیرد و در این رابطه حق الناس و هم حق الله باید رعایت شود. ولی نمی‌تواند این حق یک حق انتفاعی صرف و غیر مالکیتی باشد؛ بلکه انسان هر چند مالک حقیقی خودش نیست و مالک حقیقی مختص به خداوند است، مالک ذاتی تکوینی خودش است و مالک بودن انسان بر خود و اعضایش یک امر ضروری وجدانی عرفی و عقلایی است و از این رو انسان بدون هیچ خلافتی در زمان حیاتش فی‌الجمله می‌تواند بعضی اعضای خود، مثل خون، را بفروشد و به دیگری واگذار کند و این ملکیت ذاتی تکوینی هیچ منافاتی با مالکیت حقیقی الهی ندارد.

البته شواهد دیگری بر مالکیت انسان بر خودش وجود دارد، از جمله سلطنت انسان بر اعضایش، حق اختصاصی انسان بر اعضایش، و ولایت داشتن انسان بر نفس خود. و ملکیت از معانی مرکبه ذات اضافه است که با مقایسه رابطه دو چیز (ذی‌عقل و مطلق امور) با هم حاصل می‌شود، به نحوی که این رابطه رابطه اختصاصی، انتفاعی، سلطنتی، و ولایی باشد و این رابطه بین انسان و اعضایش وجود دارد. پس ملکیت انسان بر اعضایش ثابت می‌شود.

۲.۳. عدم تسلط شخص بر اهلاك نفس یا جنایت بر خود

در خصوص مرگ مغزی از آنجا که بنا بر مبنایی مرگ مغزی فوت نیست وصیت به اهدا در اعضای رئیسه مستلزم اهلاك نفس و آن نیز حرام است و از طرف دیگر انسان سلطنتی که منتهی بر جنایت بر او شود را ندارد و این حق بر او ثابت نیست. بنابراین چون وصیت به اهدا وصیت به امر نامشروع است پس نافذ نیست.

نقد این دلیل: در فوت محسوب شدن مرگ مغزی اختلاف دیدگاه وجود دارد. برخی نظر به عدم صدق فوت بر آن (تبریزی، ۱۴۱۶: ۵۵۲) و برخی دیگر نظر به صدق فوت (مکارم، ۱۴۲۷، ج ۱: ۴۱۱) و بعضی دیگر قائل به لزوم رجوع به عرف هستند (صافی، ۱۴۱۵: ۷۷ - ۷۸). از دیدگاه تحقیق حاضر، صحیح در این بین نظر اول است. چون اولاً از آنجا که مرگ خروج و مفارقت غیر قابل بازگشت روح - قوه مدرکه عاقله متصرفه - از بدن است و در لسان شرع در معنایی غیر از معنای لغوی و عرفی آن به کار نرفته است و از آنجا که در مرگ مغزی چنانچه در محلش مذکور است با آسیب دیدن غیر قابل بازگشت ساقه و قشر مغز هر گونه ادراک و فعالیت ارادی و غیر ارادی متوقف و غیر قابل بازگشت می‌شود و با این خروج روح محقق می‌شود. ثانیاً بر فرض اینکه محل استقرار روح قلب باشد نه مغز، تپش و حیات قلبی ملاک در زنده بودن شخص است که به صورت طبیعی باشد نه به صورت مصنوعی و با کمک دستگاه، به نحوی که با جداسازی دستگاه این تپش متوقف شود. حتی با توجه به روایات باب «ارث الحمل» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۶: ۳۰۲) و به تبع آن دیدگاه فقها در این زمینه نشانه و علامت زنده بودن بچه هر گونه حرکت اختیاری و ارادی او، ولو به صورت غریزی، است نه حرکت طبیعی و غیر ارادی، مثل تپش قلب. ثالثاً اگرچه عرف عام در تشخیص مفهوم و معنای مرگ مرجع و ملاک است و مفهوم مرگ همان خروج نفس و جان از کالبد است و این امر دایرمدار بین بود و نبود است، اثبات تحقق آن نیازمند اعمال تخصصیت و خبرگی است. پس، در تشخیص آن، نظر اهل خبره و متخصصان فن حجت است نه عرف عام. و متخصصان مرگ مغزی را مرگ حقیقی اعلام می‌کنند و دستور جداسازی دستگاه‌ها را می‌دهند. بنابراین این وصیت مستلزم اهلاک نفس نیست و از طرف دیگر نفی مطلق سلطنت انسان بر جنایت به نفس خود ممنوع است؛ بلکه اگر تأمین منافع و مصالح عظیم انسان مستلزم جنایت بر نفس او باشد، مثل عمل جراحی برای درمان یا قطع عضو فاسد، این سلطنت بر انسان ثابت است و مدعا این است که این وصیت بر وجه عقلایی و در جهت تأمین منافع و مصالح عظیم نظام اجتماعی واقع می‌شود. پس جواز عرفی و شرعی این کار تأمین می‌شود. بنابراین وصیت به اهدا در هیچ صورت مستلزم امور باطله مذکوره نمی‌شود. پس بر حسب عمومات وصیت مسلم این وصیت نافذ است.

۴.۲. حرام بودن هر چیزی که به آن دیه تعلق بگیرد

از آنجا که این وصیت مستلزم جراحت بر میت می‌شود و جراحت بر میت موجب دیه است، به ضمیمه این کبرا که هر امری که موجب دیه و ضمان شرعی باشد ممنوع و حرام است، این وصیت نافذ نخواهد بود. نقد این دلیل: اولاً تعلق دیه در پیوند عضو از میت مسلمان محل اختلاف است و بعض فقها در موارد جوازی این پیوند (روحانی، ۱۴۱۴: ۱۲۱ - ۱۲۲) و برخی دیگر در صورت جواز و نیز رضایت و وصیت به این پیوند دیه را منتفی می‌دانند (خمینی، بی‌تا، ج ۲: ۵۶۱؛ خوئی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۴۲۶) و قول اکثر فقهای معاصر همین است. ثانیاً چنین ملازمه‌ای بین تعلق دیه و حرمت ثابت نیست؛ مثل جنایت خطایی و غیر عمدی که دیه دارد، ولی حرامی واقع نشده است. رابعا امکان دارد گفته شود جعل دیه بر اساس حفظ حرمت و احترام مسلمان است. بنابراین اگر این نوع عمل هتک حرمت میت حساب نشود - کما اینکه قول حق هم این است - این عمل موجب دیه و ضمان نمی‌شود.

۴.۵. اخبار داله بر حرمت میت

یکی از عمده ادله منع نفوذ وصیت این است که طایفه‌ای از اخبار وجود دارد (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹: ۳۲۷) که به صراحت حرمت میت را به سان حرمت حی معرفی می‌کند. از این رو از تعدی و هتک حرمت آن و قطع اعضا و شکستن استخوان و امثال آن نهی می‌کند و چون وصیت به اهدای عضو مستلزم این هتک حرمت است، مشروع و نافذ نخواهد بود.

نقد این دلیل: اولاً این اخبار ناظر به هتک حرمت میت است و در اهدای عضو میت این هتک حرمت عرفاً صادق نیست و نه تنها منافتی با ارزش و احترام دهنده عضو ندارد بلکه موجب احترام بیشتر او نزد عرف می‌شود. ثانیاً این اخبار مثبت حرمت جدیدی برای میت نیستند، بلکه همان حرمت در حال حیات او را برای حالت موتش می‌کشاند. پس همان گونه که اهدای عضو شخص مسلم در زمان حیات خود هتک حرمتی برای او ایجاد نمی‌کند در بعد فوت او نیز ایجاد نمی‌کند. ثالثاً امکان دارد گفته شود با ایفاء و رضایت شخص این هتک حرمت منتفی می‌شود؛ مگر اینکه گفته شود حرمت در این روایات به عنوان حق مطرح

نشده تا قابل اسقاط باشد، بلکه حکمی است شرعی و غیر قابل اسقاط. در جواب گفته می‌شود نزد بعضی از صاحب‌نظران فرق ماهوی بین حکم و حق نیست (خوئی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴۷) و در ملاک حق و حکم نیز اختلاف است (خوئی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴۷) و ملاک اسقاط و عدم اسقاط نیست. چون بعض حقوق نیز قابل اسقاط نیست؛ مثل حق ولایت و حضانت.

و بر فرض حکم بودن این حرمت، با تحول موضوعات و تغییر مصالح و مفاسد، احکام الهی نیز تبدیل می‌شود. چون احکام شرعیه تابع ملاکات و مصالح و مفاسد است و ملاک تحریم قطع کردن و شکستن اعضای میت و هتک احترام او و تشفی خاطر و دیگر امور باطله است که در زمان سابق فوایدی جز این امور در قطع اعضای میت وجود نداشت؛ ولیکن امروز فواید زیادی از جمله نجات جان مشرف به مرگ برای این کار مترتب است، طوری که این پیوند یک امر ضروری به حساب می‌آید. از طرفی ممکن است این اخبار اطلاق نداشته و انصراف داشته باشند به مواردی که اغراض انسانی بر این کار مترتب نبوده و از روی سوء غرض و امر باطل و عبث یا از روی هوا و هوس این کار انجام می‌گرفته است. رابعاً، بر فرض حرمت داشتن این عمل به حکم اولیه، می‌توان از باب حکومت ادله ثانویه بر ادله اولیه بر فرض لفظی بودن دلیل حکم اولی یا قاعده تزاخم در صورت لبی بودن آن جواز این امر را صادر کرد.

۶.۲. حرمت مثله

مثله کردن میت مسلمان به اتفاق حرام است و روایات بسیاری بر حرمت آن دلالت دارد (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۱: ۵۸). بنابراین وصیت به قطع اعضا جهت پیوند مستلزم مثله منهیّه است. پس غیر مشروع و غیر نافذ است. نقد این دلیل با توجه به نقد دلیل قبل معلوم می‌شود.

۷.۲. منع از چیدن ناخن میت و موی او

در اخبار متعدد - مانند خبر غیاث، عبدالرحمن بن ابی‌عبدالله، طلحه بن زید - وارده شده که جایز نیست ناخن میت گرفته شود یا مویش کوتاه شود (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲: ۵۰۰ - ۵۰۱). پس، به طریق اولی نمی‌توان عضو را جهت پیوند قطع کرد. بنابراین وصیت غیر نافذ است.

نقد این دلیل: اولاً نظر مشهور در مسئله چیدن ناخن یا مو بر کراهت است (نجفی، ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۵۷)؛ بلکه می‌توان عبارت «لایمس» را در مرسله ابن ابی عمیر و خبر عبدالرحمن و عبارت «لا» در خبر ابی‌جاورد را با توجه به تعبیر امام^(ع) به کراهت در خبر غیاث و خبر طلحه حمل به کراهت کرد تا اخبار مذکور قاصر از دلالت بر حرمت شوند. مگر ادعا شود تعبیر به کراهت در لسان ائمه^(ع) حمل بر حرمت می‌شود.

از طرف دیگر امکان دارد این اخبار اجنبی از صورت قطع عضو جهت پیوند با وصیت میت باشند. چون غایت چیزی که از این اخبار استفاده می‌شود این است که در موضوع نظافت میت، مثل کوتاه کردن یا زدودن موهای زائد بدن او یا گرفتن ناخن‌های بلندش، سفارش بر ترک این امور شده است و این امور مرتبط به نظافت در مورد میت نیاز نیست. بنابراین استدلال به این اخبار برای منع به قیاس منهی شبیه است تا به دلیل معتبر؛ به خصوص که حکم در این اخبار منصوصه العله نیست تا حتی ادعای قیاس اولویت کرد.

۸.۲. حرمت تبکیت و تغییر خلقت

قطع عضو و پیوند آن نوعی تبکیت و تغییر خلقت الهی است و آن به نص قرآن (نساء/ ۱۱۸ - ۱۱۹) منهی‌عنه است و از عمل شیطان شمرده شده است. پس وصیت به پیوند جایز نخواهد بود.

نقد این دلیل: اولاً مراد از تبکیت و تغییر در آیه اشاره به کارهای شیطانی - خرافی است که هیچ اساسی جز گمراهی از طرف شیطان و خرافات و اوهام ندارد. پس عموم معنای تبکیت و تغییر از این آیه قطعاً مراد نیست. ثانیاً در معنی و مفاد این آیه اختلاف نظر وجود دارد و بعض مفسران، با توجه به آیه فطرت، خلقت در این آیه را به معنای فطرت و تغییر در خلقت را به خروج انسان از خلقت فطری، که به فرمان شیطان است، معنا کرده‌اند.

۹.۲. حرمت بهره بردن از مردار

با توجه به آیات (بقره/ ۱۷۳؛ مائده/ ۳) و اخباری (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷: ۸۴ - ۹۴) که در حرمت استفاده و انتفاع از مردار وارد شده، پیوند اعضای میت جایز نخواهد بود. چون خود میت و عضو قطع شده نجس است و بر اساس این ادله انتفاع از نجس صحیح نیست. بنابراین این وصیت به خاطر عدم تحقق شروط صحت وصیت باطل خواهد بود.

نقد این دلیل: این ادله در موضوع میت و حیوان غیر مذکی و غیر مأكول اللحم وارد شده نه در مورد میت مسلمان. و بر فرض قبولی نجس بودن میت مسلم و نیز عدم طهارت آن بعد پیوند (به جهت عضویت از اعضای مسلم زنده شدنش) مستفاد از ظاهر این ادله و قراینی که وجود دارد این است که از انتفاعات غیر عقلایی و غیر شرعی، مثل اکل و شرب که انتفاع انحصاری در آن زمان‌ها بوده، نهی شده است. ولی با توجه به تحولات کارکردی اعضای مردگان و منافع حیاتی و سودمندی که پیوند آن‌ها در نجات جان انسان‌ها دارد این اعضا دارای منافع حلال عقلایی خواهد بود و با توجه به قاعده تغییر احکام با تغییر موضوعات این وصیت مشروع خواهد بود.

از طرف دیگر روایات بسیاری نیز وجود دارد (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۴: ۷۱ - ۷۲) که جواز انتفاع و استفاده از مردار و اجزای آن را در اموری که طهارت شرط آن نیست تجویز کرده و مقتضی جمع بین این دو دسته از روایات این می‌شود که استفاده و بهره‌برداری از مردار اگر منتهی به این امر نشود، حرام نیست. پس اگر این پیوند در اعضای داخلی باشد نه خارجی با مشکلی مواجه نخواهد شد.

مهم‌تر از همه، در این مسئله از آنجا که بعد پیوند عضو پیوندی حیات می‌گیرد و از اعضای زنده شخص زنده می‌شود از عضو میت و از بدن میت و نجس بودن خارج شده و به دنبال آن از تحت اخبار ناهیه خارج می‌شود.

۱۰.۲. عدم جواز تأخیر دفن

وصیت به اهدای اعضا بعد از مرگ مستلزم تأخیر در دفن به سبب جداسازی عضو است و این تأخیر به دلالت اخباری که توصیه به سرعت در تجهیز میت مسلم و اعضای مبانه از او می‌کنند (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲: ۴۷۲) جایز نیست و موجب بی‌احترامی به میت است.

نقد این دلیل: اولاً لسان این اخبار لسان تشویقی است نه دستوری؛ چنان که از نام باب «باب استحباب تعجیل تجهیز المیه» این اخبار پیدا است. ثانیاً دلیل صحیحی بر وجوب دفن عضو جدا شده از بدن انسان مرده که دارای استخوان نیست وجود ندارد. ثالثاً قطع عضو منافاتی با تعجیل در دفن ندارد، به خصوص اگر ضرورتی یا مصلحت اهمی اقتضا کرد می‌توان دفن میت را به تأخیر انداخت، چنان که در بیرون آوردن جنین زنده از شکم مادر مرده چنین است. چون مقصود از فوریت فوریت عرفی است و سرعت عمل پزشکان در این جداسازی به حدی است که عرف آن را ترک تعجیل نمی‌داند.

در آخر، به نظر می‌رسد شتاب در تجهیز مرده مسلمان مستلزم احترام او است و تأخیر موجب اهانت به او. پس، این دلیل مستقل و در عرض دلیل حرمت میت و عدم جواز هتک احترام او نیست و تأخیر اندک در دفن او با هدف نجات جان مسلمان نیازمند به پیوند، به خصوص با اذن قبلی او، نه تنها اهانت نیست، بلکه منتهی به کرامت و بزرگواری اوست.

۱۱.۲. محذور تعطیلی احکام میت

لازمه قطع اعضای میت، تعطیلی احکام میت است و آن جایز نیست. چون دفن میت حکم است نه حق. پس وصیت غیر نافذ است.

نقد این دلیل: امکان دارد گفته شود تصرف در اعضا نیز حقی است که شارع آن را امضا کرده و شخص می‌تواند در دایره مصالح، چه در زمان حیات چه در زمان ممات، در آن تصرف کند. پس اذن به این تصرف اذن به لوازم آن است «الا ما خرج بالدلیل» و وجوب دفن و کفن میت نمی‌تواند از این دلیل باشد. چون وجوب تجهیز میت معنایش این نیست که خطاب شارع بدین صورت متوجه مکلف شده که طوری نکند که از حیز وجود جسمانی ساقط شود و برای بعد مرگ او جسدی برای دفن باقی نماند؛ بلکه این دلیل وجوب دفن میت مسلمان در صورت موجود بودنش را بیان می‌کند. از طرف دیگر اولاً طبق این دلیل باید

ملتزم به عدم نفوذ وصیت در آن مقداری شد که عمل به وصیت مستلزم باقی نماندن چیزی برای دفن شود، وگرنه باید قائل به نفوذ وصیت شد، مثل وصیت به بیشتر از ثلث مال، و ثانیاً در صورت عدم بقای چیزی از جسد تعطیل شدن احکام میت از قبیل انتفای حکم به انتفای موضوع خواهد شد، مثل تعطیلی احکام عبد و امه، و آن نیز اشکالی ندارد، و ثالثاً در این نوع وصیت وصیت بر این تعلق نگرفته که او را دفن نکنند تا بگوییم وصیت به غیر مشروع کرده است.

۳. دلیل قول به نفوذ این نوع وصیت

مجموع ادله‌ای که ممکن است بر جواز این نوع پیوند و نفوذ این وصیت به صورت بالجمله یا فی‌الجمله استناد شود عبارت‌اند از:

۳.۱. قاعده سلطنت

طبق مقتضای این قاعده، انسان نسبت بر جان و بدن و اعضای خود مسلط است و می‌تواند هر عمل مشروع و عقلایی را نسبت به آن انجام دهد و اگر تعیین تکلیف اعضایش بعد از مرگش در محدوده شرع و عقل به عهده او گذاشته نشود برخلاف این اصل ثابت حکم شده و این صحیح نیست. بنابراین وصیت او نافذ خواهد بود. در اینکه امر اهدای عضو یک امر عقلایی مصلحت‌دار است جای هیچ کلامی نیست. اما در مشروع بودنش توهم منع شده است. بنابراین اگر دلیل منع ناتمام باشد، دلالت این قاعده بر جواز مطلق این وصیت تمام است.

۳.۲. عموم حق بودن وصیت

اگر میت وصیت کرده باشد که عضوی از وی جهت پیوند به نیازمندان اهدا و استفاده شود، باید به وصیت وی عمل کرد. زیرا اخبار (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹: ۲۵۷) متظافر است در اینکه وصیت حق مسلمان است و اگر وصیت کرد باید همان‌گونه که گفته عمل شود. و از آنجا که محدوده وصیت انسان حقوق شرعی است که برای او در حال حیاتش ثابت است و از آنجا که حق انسان است که در زمان حیات خود عضوی را به منظور پیوند به نیازمندی اهدا کند، پس می‌تواند به این کار وصیت کند و باید به وصیت او عمل شود. حتی متعلق وصیت می‌تواند عضوی باشد که از اعضای رئیسه باشد، مانند قلب و بافت‌های مغزی. چون مانع از جواز برداشتن اعضای اصلی ممنوعیت خودکشی است که آن هم پس از مرگ انسان منتفی می‌شود.

این دلیل، با وجود اینکه نفوذ مطلق این وصیت با آن ثابت می‌شود، صرف عموم نفوذ وصیت مسلم به امر مشروع را بیان می‌کند. در نتیجه این دلیل مبتنی بر این است که جواز اهدای عضو در زمان حیات وصیت‌کننده جایز باشد که در آن فی‌الجمله مثل اهدای خون هیچ کلامی نیست. ولی در بیشتر از آن اختلاف وجود دارد و برخی از فقها اجازه این اهدا را مطلقاً نداده‌اند. بنابراین با رد ادله دیدگاه منع در مازاد بر خون، که قول حق هم همین است، احتجاج به این دلیل صحیح خواهد بود و نیز مبتنی بر این است که این مورد از تحت ادله حرمت مثله یا هتک احترام میت خارج باشد که قبلاً گفته شد حق هم همین است.

۳.۳. اخبار وارده بر جواز قطع عضو میت برای حفظ جان دیگر

در دسته‌ای از اخبار (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲: ۴۷۱) به شکافتن بدن مادری که فوت کرده و جنین در شکمش تکان می‌خورد یا به قطعه‌قطعه کردن جنین مرده در شکم مادر برای نجات جان مادر امر شده است. اخبار در این زمینه متظافر است. از این اخبار الغای خصوصیت کرده می‌شود و به همه مواردی که قطع بدن میت موجب حفظ حیات یک شخص می‌شود سرایت داده می‌شود. بنابراین وصیت به این امر مشروع خواهد بود. این دلیل خود مبتنی بر اثبات دو امر است: اول وجوب حفظ جان مسلم یا نفس محترم و دوم وجوب مقدمات آن هرچند با مثل قطع اعضای میت مسلم باشد. طبق این دلیل قطع عضو جایز است؛ چه شخص راضی به این قطع باشد چه راضی نباشد، چه همه اعضا باشد چه بعضی اعضا، چه موجب صدق هتک حرمت و مثله بشود چه نشود. ولی شامل علاج مطلقاً یا جایی که بدیل وجود دارد یا نیازمند بالفعل موجود نیست نمی‌شود.

به نظر می‌رسد این اخبار اصل جواز قطع عضو میت به سبب جلب مصالحی را ثابت می‌کند. ولی محدوده آن و ملاک آن را که بشود جواز انتقال عضو و پیوند آن را نیز از آن استفاده کرد بیان نمی‌کند؛ مگر اینکه گفته شود توهم حذر این وصیت فقط به جهت استلزام جنایت بر میت مسلمان است که با استناد به این ادله گفته می‌شود جرح و ابانه اعضای میت برای حفظ جان دیگری اشکالی ندارد.

از طرف دیگر- صرف نظر از اینکه امکان دارد گفته شود این روایات از باب تطبیق قاعده حکومت یا تزامم است و در نتیجه رجوعش به دو دلیل اخیری می‌شود- ممکن است گفته شود جواز ابانه از این اخبار جایی است که به سبب میت تزیین حق غیرى به وجود آمده باشد و آن در اسلام به دلیل «لاضرر و لا ضرار» منتفی است. ولی در موضوع این مقاله همچون تزیینی واقع نشده. پس این اخبار اجنبی از این بحث است.

۳. ۴. خبر سین

طبق خبر تهذیب از حسین بن زراره از امام صادق^(ع): «وسأله أبی و أنا حاضر عن الرجل يسقط سنّه فيأخذ سنّ انسان میت فيجعله مكانه قال عليه السلام لا بأس.» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۹: ۷۸). طبق این حدیث انتفاع از اعضای میت و جای گذاشتن آن به جای عضو از بین رفته جایز است. پس وصیت به این امر مشروع و نافذ است. از طرف دیگر ورود این خبر در ابواب نجاست موجب تخصیص حکم به این باب نمی‌شود؛ چنان که از خصوص دندان نیز الغای خصوصیت می‌شود. حتی طبق این روایت، این عمل جایز است؛ ولو نجات جانی متوقف بر آن نباشد. ولی به شرطی که گیرنده عضو مسلمان باشد.

استدلال به این دلیل با چند اشکال مواجه است. چون در سند این خبر حسین بن زاره است که گفته شده ممدوح یا مهممل است؛ هرچند در بعض کتب، مثل معتبر محقق حلی، به جای حسین حسن ذکر شده باشد. چون در مورد او هم اختلاف است (شبستری، ۱۴۰۸، ج ۱: ۳۶۴ - ۳۹۸) و غایت چیزی که از خبر صحیح رجال کشی وارد در مورد این دو برادر مبنی بر دعا کردن حضرت در حق آن دو استفاده می‌شود (کشی، ۱۴۰۹: ۱۳۹) حسنه بودن این خبر است و در حجیت آن نیز اختلاف است. امکان دارد از ایراد سندی تخلص جست. چون راوی از حسین صفوان است و او از اصحاب اجماع است و بنا بر قولی به سند بعد آن توجه نمی‌شود. در ثانی امکان دارد الغای خصوصیت از دندان و تعمیم آن به همه اعضای میت صحیح نباشد، بلکه قدر متیقن تعمیم آن به اعضا است که مثل دندان از اعضای ما «لا تحل فيه الحياه» محسوب می‌شود، مثل مو و استخوان. از طرف دیگر لازمه پذیرش این خبر پذیرفتن عدم وجوب دفن اعضای میت مسلم است. البته امکان دارد گفته شود با پذیرش اینکه دندان دندان مسلم بوده وجوب دفن دندان مبان (جداشده) از میت دلیل معتبر و تامی ندارد.

۳. ۵. دلیل عقل

پیوند عضو، اهدا، وصیت، و عمل به آن برای نجات جان یا سلامتی یک شخص محترم، نزد عقل، عملی حسن محسوب می‌شود و در وجود مصلحت این امور عقل مستقل است و با ضمیمه تلازم بین حکم عقل و شرع جواز این امور و نفوذ وصیت از نظر شرع ثابت می‌شود.

به نظر نویسنده اگر مراد از حسن عقلی ادعایی همان حسن و قبح عقلی باشد، که در باب ادله اربعه مطرح است، این مورد نمی‌تواند مصداقی از آن حسن عقلی باشد که حسنش ذاتی و مصلحتش ملزمه و زیرمجموعه عدل بوده باشد؛ طوری که عقل نجات جان یا حفظ سلامتی دیگران را حق لازم و ضروری در گردن انسان بداند و عمل به آن را از جمله «وضع الشيء فی محله» و عدم اقدام به این کار را ظلم در حق آن غیر به حساب آورد و در صدد مذمت و مکافات و مجازات او برای استیفای حق برآید. و اگر مراد این باشد که این مصلحت یک مصلحت غیر ملزم آور است، در این صورت، عمل پیوند و نفوذ این وصیت مشروط به این می‌شود که از طریق شارع ردع و منعی وارد نشود و این برگشتش به سیره عقلا آتی است. و اگر مراد این است که عقل با این مصلحت می‌تواند از حرام بودن هتک حرمت عدول کند و آن را نادیده بگیرد این همان استحسان عامه است که در محلس ردّ شده است. به علاوه اصل تلازم بین حکم عقل و شرع مورد اختلاف است.

۳. ۶. سیره عقلا

نه تنها سیره عقلا مدح و استحسان کمک به هم نوع به خصوص نفس محترمه و نجات جان او یا برگرداندن سلامتی بر اوست، عمل به آن نیز امری است دایر و ساری در میان آن‌ها و نه تنها از شارع ردعی وارد نشده، بلکه این حکم به عنوان‌های مختلف مورد امضا و این کار مورد تشویق او واقع شده است. از جمله مصادیق این کمک نزد عقلا در زمان حاضر وصیت به اهدای عضو و عمل به آن وصیت است. هرچند به سبب عدم پیشرفت علمی در عصر حضور معصوم چنین کارهایی به عینه واقع نمی‌شده،

آنچه متعلق امضای شارع قرار گرفته یک امر ارتكازیی در اذهان عقلاست و آن مختص به زمانی جدا از زمان دیگر نیست و از عقلاء بما هو عقلاء جدا نمی‌شود و آن امر ارتكازیی مورد تأیید بوده است؛ یعنی کمک به هم‌نوع و حسن و مطلوبیت آن. این دلیل تمام است. چون ردع مدعایی از طرف مانعان نفوذ این وصیت اثبات نشده، ولی آنچه مسلم است این است که سیره شامل نجات جان یا درمان بیماری‌هایی می‌شود که یا موجب اختلال زندگی هستند، مثل دیالیزی‌ها، یا بیمارهای مهم محسوب می‌شوند، مثل معلولیت جسمی از قبیل کوری، یا موجب قطع عضو می‌شوند و این نیز در صورتی است که بدیلی از آن نداشته باشد و تنهاترین راه پیوند باشد؛ وگرنه در شمولیت این دلیل، در غیر این موارد، برای نویسنده تردید وجود دارد و وجود چنین سیره‌ای را نمی‌توان ادعا کرد.

۳.۷. سیره متشرعه

هر چند به طور مستقیم سیره متشرعه‌ای بر نفوذ وصیت چینی که متصل به زمان معصوم باشد وجود ندارد، سیره متشرعه از دیرباز لاقلاً بر جواز و رجحان حفظ جان مسلمان و احیای نفس مشرف به موت و اقدام به برگرداندن سلامتی او در صورت امکان بوده است، حتی اگر نجات جان مسلمانی متوقف بر ترک واجبی یا ارتکاب حرامی بوده باشد، مثل غصب زمین غیر برای نجات جان مسلمانی یا قطع و جرح عضو یک شخص برای نجاتش یا نجات غریقی با وجود روزه‌دار بودن یا شکافتن شکم زنی توسط اجنبی برای نجات جان جنین او و امثال این موارد، بلکه بعضی این موارد جزء احسانی به حساب می‌آید که طبق فرمایش قرآن نفی سبیل از آن شده است. این سیره ارتكازیی اسلامی متصل به عصر معصومان و کاشف از سنت است. یکی از مصادیق حفظ جان مسلمانان در عصر کنونی پیوند اعضای میت به مسلمان نیازمند عضو است. پس عمل به وصیت بر اساس این سیره و نافذ است.

این دلیل مثل دلیل سابق تمام است. چون ردع ادعایی مانعین نفوذ اثبات نشده است؛ با این تفاوت که طبق این دلیل اگر وصیتی هم صورت نمی‌گرفت باز عمل پیوند جایز بود. ولی فقط جواز پیوند در صورت مسلمان بودن پذیرنده عضو از آن استفاده می‌شود. لیکن ممکن است گفته شود این سیره در امتداد همان سیره عقلاییه است که مورد امضای شارع واقع شده و دلیل مستقل و کاشف از سنت نیست یا این سیره از باب اجرای قاعده حکومت یا تراجم بوده است.

۳.۸. حکومت ادله عناوین ثانویه بر ادله عناوین اولیه

بر فرض حرام بودن قطع اعضای میت، با توجه به حکومت ادله عناوین ثانوی، مثل اضطرار بر ادله عناوین اولیه، مثل حرمت هتک میت مسلم، قطع عضو میت جهت پیوند جایز است و وصیت به آن نافذ خواهد شد.

نظر به اینکه این دلیل مبتنی بر این است که حکم اولیه قطع و پیوند عضو میت حرام است و از این رو وصیت و اهدای آن به حکم اولی نافذ نیست، با عدم تمامیت این مبنی، نوبت به این دلیل نمی‌رسد. همچنین طبق این دلیل اگر وصیت به اهدا هم صورت نگیرد این عمل جایز خواهد بود و نیز زمانی مضطر به عضو میت مسلم می‌شود که بدلی از آن نباشد و نیز تا نیازمند بالفعل وجود نداشته باشد این قطع و ذخیره اعضا جایز نخواهد بود.

همچنین، طبق این دلیل، قطع عضو و پیوند آن برای شخص مضطر جایز خواهد بود نه کسی دیگری؛ مگر اینکه گفته شود از آنجا که اضطرار استفاده از اعضای میت را از جمله بر و تقوی می‌کند پس از باب «تعاونوا بالبر و التقوی» لاقلاً بر دیگران مثل تیم پزشکی جایز است که در این کار مشارکت داشته باشند. حتی می‌توان اعانت بر واجب را از احکام ثانویه قرار داد.

در آخر، باید بررسی شود محدوده این اضطرار فقط نجات جان مشرف به مرگ است یا علاج و سلامتی را نیز شامل می‌شود. چنان که در بیان دیدگاه‌ها گذشت برخی از دیدگاه‌ها این بود که حد ضرورت شامل علاج بیماری هم می‌شود و نویسنده به تفصیلی قائل است که در دلیل سیره گذشت.

۳.۹. قاعده تراجم

بر فرض حرام بودن قطع اعضای میت، با توجه به اینکه حفظ و نجات جان مسلمان نیز واجب است و از آنجا که مصلحت حفظ جان مسلمان اقوی از مصلحت دفع مفسده تقطیع اعضای مسلمان است، حرمت قطع عضو مرده مسلمان از تنجز و فعلیت

می‌افتد و وجوب نجات جان او بر فعلیت باقی می‌ماند. پس تقطیع بدن میت مسلم جهت نجات جان مسلم دیگر جایز و وصیت به آن امری مشروع است.

لوازم این دلیل به استثنای لازمهٔ اخیریه مثل لوازم دلیل قبلی است؛ با این تفاوت که این دلیل مبتنی بر سه امر است: امر اول. وجوب حفظ جان مسلم، ولو متوقف بر حرمتی باشد.

دوم. امتناع اجتماع امر و نهی.

سوم. اهم دانستن جانب شخص زنده و مصالح او یا تقدیم ملاک واجب بر حرام.

هرچند اجمالاً سیرهٔ عقلا و آیهٔ «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده/ ۳۲) دلیلی بر حسن چنین کاری و ادلهٔ لقیط دلیلی بر اصل وجوب و ادلهٔ تقیه و مضطر دلیلی بر وجوب حفظی است که متوقف بر حرام است و نیز ادلهٔ وجوب شق بطن مادر برای اخراج فرزند زنده و بالعکس و نیز برای خارج کردن مال غیر از شکم میت و ادلهٔ اکل گوشت میت در حال ضرورت دلیلی بر تقدیم مصلحت جانب زنده به صورت فی‌الجمله‌ای است، راقم دلیلی بر وجوب نجات و حفظ جان مسلم به صورت مطلق دست نیافت و از دلیل اخص نمی‌توان به حکم اعم ره یافت.

در آخر نکته‌ای گفتنی است و آن این است که چه در طرف ادلهٔ مانعان وصیت چه در طرف ادلهٔ مجوزان وصیت ادلهٔ فقهیاتی نیز وجود دارد و فی‌الجمله به آن استناد یا امکان استناد وجود دارد؛ مثل اصالت حذر و احتیاط در جانب منع و اصالت اباحه و حلیت و براءت در جانب جواز. ولی از آنجا که در هر دو طرف دلیل اجتهادی وجود دارد دیگر نوبت به دلیل فقهیاتی نمی‌رسد؛ مگر اینکه ادلهٔ اجتهادی هر دو طرف ناتمام باشد. ولی چنان که گذشت در جانب جواز برخی از این ادله تمام بود.

نتیجه

در نفوذ وصیت اهدای عضو میت مسلم اختلاف دیدگاه بین نفوذ مطلق و عدم نفوذ مطلق و تفصیل وجود دارد که هر یک از این دیدگاه‌ها مبتنی بر دلیل و مبنای فقهی است که با بررسی آن چنین به دست آمد که دیدگاه اول مصیب به حق است و از بین ادلهٔ نفوذ دلیل سیرهٔ عقلا، قاعدهٔ سلطنت و عموم حق بودن وصیت، که مشروط به عدم ثبوت ردع یا ثبوت مشروع بودن قطع عضو جهت پیوند بودند، به جهت تحقق شرط و عدم معارض، دلیل تامی در مسئله است. ولی از ادلهٔ جواز- مثل قاعدهٔ اضطرار، تزاحم، اصالت اباحه، حلیت، براءت- که برخی مبتنی بودند بر حرمت پیوند عضو میت به حکم اولی و برخی مبتنی بودند بر عدم لحاظ نظر شرع یا فقدان دلیل تام بر دو طرف قضیه، به سبب عدم تحقق این مبنیات دلیل ناتمامی در این بین بودند. همچنین خبر سنّ و اخبار وارده بر جواز قطع عضو میت، به سبب نقصان دلالت بر مطلوب، دلیل ناتمامی در این بین بودند. دایرهٔ این نفوذ هرچند با لحاظ تک‌تک ادله از حیث ضیق و توسعه مختلف می‌شد، با لحاظ بعضی یا مجموع ادله، نفوذ مطلق این وصیت ثابت شد.

از طرف دیگر، ادله و مبنای عدم نفوذ تمام نیست. چون در عرف قطع عضو میت، برای پیوند، با وجود وصیت او، داخل در تحت هیچ‌یک از عناوین هتک حرمت میت، مثله کردن و تبکیت و تغییر در خلق، نیست و نیز این وصیت از تحت ادلهٔ نهی از انتفاع از مردار و شیء نجس به سبب داشتن منفعت مقصودهٔ محلله و پاک شدن عضو بعد پیوند خارج است و انسان نیز مالک ذاتی اعضای خود است و بر آن سلطنت دارد و نسبت به اعضایش اجازهٔ تصرف در محدودهٔ عقلی و شرعی را دارد و محذوریت دفن و کفن به سبب انتفای حکم به انتفاء موضوع پیش نیامده و تأخیر در دفن یا عرفاً محقق نمی‌شود یا ب سبب ضرورت این کار جایز می‌شود و بین ثبوت دیه و حرمت ملازمه‌ای نیست. بنابراین شروط وصیت شرعی در این بین محقق است و این عمل مواجهه با حکم الله یا حق الله و هیچ‌یک حذر دیگری نیست و دلالت اخبار منع از چیدن ناخن یا مو برای منع ناتمام است و اصالت حذر یا احتیاط نیز مبنای فاسدی در این بین است.

با لحاظ این امور، وصیت اهدای عضو میت مسلم با معارض یا منع و ردعی مواجه نیست و بلااشکال مطلقاً نافذ است و دیدگاهی که این وصیت را مطلقاً یا در بعضی موارد غیر نافذ می‌دانست قول ناصوابی است.

منابع

- قرآن کریم.
- بهجت، محمدتقی (۱۳۷۸). رساله توضیح المسائل (دفتر معظم له). چ ۲۱. قم: شفق.
- تبریزی، جواد (۱۴۱۶ ق). صراط النجاة فی اجوبة الاستفتائات (دفتر نشر برگزیده). بی جا: بی نا.
- حائری، کاظم (بی تا). الفتاوی المنتخبة. چ ۴. قم: دار البشیر.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البيت ع لإحياء التراث.
- حسینی شیرازی، محمد (۱۳۷۵). المسائل المتجددة. چ ۲. بیروت: دار الصادق.
- حکیم، محمد سعید (۱۴۲۵ ق). الاستنساخ البشری وفتاوی طيبة. چ ۴. قم: دار الهلال.
- خامنه‌ای، سید علی (۱۴۲۰ ق). أجوبة الاستفتاءات. بیروت: الدار الإسلامية.
- خراسانی، وحید (۱۴۲۸ ق). منهاج الصالحین. چ ۵. قم: مدرسه باقر العلوم.
- خمینی، روح الله (بی تا). تحریر الوسيلة. بی جا: موسسه النشر الاسلامی.
- روحانی، محمدصادق (۱۴۱۴ ق). المسائل المستحدثة. قم: دار الكتاب.
- سیستانی، علی (۱۴۱۴ ق). منهاج الصالحین. قم: مکتب معظم له.
- شستری، عبدالحسین (۱۴۱۸ ق). الفایق فی رواء واصحاب الصادق علیه السلام. قم: النشر الاسلامی.
- صافی، لطف الله (۱۴۱۵ ق). استفتائات پزشکی. بی جا: دار القرآن الکریم.
- صانعی، یوسف (۱۳۷۵). رساله توضیح المسائل. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الإمامیه. چ ۳. تهران: المکتبه المرتضویه.
- _____ (۱۴۰۷ ق). تهذیب الأحکام. چ ۴. تهران: دار الکتب الإسلامية.
- فاضل، محمد (۱۳۷۵). جامع المسائل. بی نا: مطبوعاتی امیر.
- فضل الله، محمدحسین. پایگاه اطلاع رسانی. استفتائات، التشریح - زراعه وهبه الأعضاء. الموت الرحیم.
- فیاض، محمد اسحاق (۱۴۲۶ ق). المسائل المستحدثة. کویت: مؤسسه محمد رفیع حسین.
- کشّی، محمد بن عمر (۱۴۰۹ ق). رجال کشی - اختیار معرفة الرجال. مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
- مظاهری، حسین (۱۳۸۹). رساله توضیح المسائل. چ ۱۵. بی نا: مؤسسه فرهنگی - مطالعاتی الزهراء (س).
- مفتی شیعه، محمد (بی تا). توضیح المسائل. بی نا: فراهانی.
- مکارم، ناصر (۱۴۲۷ ق). الفتاوی الجديدة. چ ۲. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
- منتظری، حسین علی (۱۳۸۱). احکام پزشکی. بی جا: سایه.
- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم (۱۴۱۸ ق). الفتاوی الواضحة. قم: نجات.
- موسوی خویی، أبو القاسم (۱۴۱۰ ق). منهاج الصالحین. چ ۲۸. قم: مدینه العلم.

_____ (۱۳۷۴). *مصباح الفقاهة*. ج ۲. قم: سید الشهداء.

نجفی، محمدحسن (۱۳۶۸). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*. ج ۳. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

نوری، حسین (بی تا). *رساله توضیح المسائل*. ج ۷. قم: مؤسسه مهدی موعود (عج).

هاشمی شاهرودی، سید محمود. *پایگاه اطلاع رسانی*. استفتائات. مسائل مستحدثه. مسائل پزشکی. اهدای اعضا.

Holy Quran. (in Arabic)

Behjat, M.T. (1999). *Resale Tozhih Al-Masael* (Doftar Moazzam Leh). 20th edition. Qom: Shafaq. (in Persian)

Fayyad, M.I. (2005). *Al-Masael Al-mostahdache*. Kuwait: Foundation of the late Muhammad Rafi Hussein. (in Arabic)

Fazil, M. (1996). *Jami al-Masael*. No location: Published Amir. (in Arabic)

Fazlullah, M.H. *Information Base*. polls. interpretations-planting and caring for the organs. Alamut al-Rahim. (in Arabic)

Haeri, K. (n.d). *Al-Fatawi al-Montahkebe*. 4th edition. Qom: Dar al-Bashir. (in Arabic)

Hakim, M.S. (2004). *Al-Istansakh al-Bishri and medical rulings*. 4th edition. Qom: Dar al-Hilal. (in Arabic)

Hashemi Shahrudi, S. M. *Information Base*. polls. new issues. medical issues. organ donation. (in Persian)

Horr Aamili, M. H. (1988). *Wasail Al-Shiah*. Qom: Al-Bayt Foundation for the Revival of Heritage. (in Arabic)

Hosseini Shirazi, M. (1976). *Al-Masal al-Muddajdah*. 2nd edition. Beirut: Dar al-Sadiq. (in Arabic)

Kashi, M. U. (1988). *Rijal al-Kishi*. No Place of publication: Daneshgah Mashhad Publishing Foundation. (in Arabic)

Khamenei, S. A. (1999). *Ajuba al-Istftatayat*. Beirut: Al-Dar al-Islamiya. (in Arabic)

Khomeini, R. (n.d). *Tahrir al-Wasilah*. No place of publication: Al-Nashr-ol-Islami Institute. (in Arabic)

Khorasani, W. (2007). *Minhaj al-Salihin*. 5th edition. Qom: Baqir al-Uloom School. (in Arabic)

Makarem, N. (2006). *Al-Fatawi Al-jadide*. 2nd edition. Qom: Imam Ali Ibn Abi Taleb School Publications. (in Arabic)

Mazaheri, H. (2010). *Resale Tozhih Al-Masael*. 15th edition. No place of publication: Al-Zahra Institute of Cultural Studies. (in Persian)

Montazeri, H.A. (2002). *Ahkame Pezshki*. No place of publication: Sayeh Publishing House. (in Persian)

Mousavi Ardebili, S. A.K. (1997). *Al-Futtawi Al-Wawde*. Qom: Nejat. (in Arabic)

Mousavi Khoei, A.Q. (1986). *Minhaj al-Salihin*. 28th edition. Qom: Madinat al-'Ilm Publishing. (in Arabic)

----- (1995). *Misbah al-Fiqaha*. 2nd edition. Qom: Sayyid al-Shuha. (in Arabic)

Mufti Shi'a, M. (n.d). *Tozhih Al-Masael*. No place of publication: Farahani Publications. (in Persian)

Najafi, M.H. (1989). *Jawaher al-Kalam fi Sharh al-Sharia al-Islam*. 3rd edition. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyya. (in Arabic)

Nouri, H. (n.d.). *Resale Tozhih Al-Masael*. 7th edition. Qom: Mehdi Mouwad Institute^(Aj). (in Persian)

Rouhani, M.S. (1993). *Al-Masail Al-Mustadhdhah*. Qom: Dar Al-Kitab. (in Arabic)

Safi, L.A. (1994). *Stiftat Pzshki*. No place of publication: Dar al-Qur'an al-Karim. (in Persian)

Sane'i, Y. (1994). *Resale Tozhih Al-Masael*. Qom: Center for the Spread of Islamic Notifications Book, Hawza Al-Alamiyyah. (in Persian)

Shabestri, A.H. (1997). *Al-Faiq fi Rawa'at and Companions of al-Sadiq, peace be upon him*. Qom: Al-Nashar al-Islami Foundation. (in Arabic)

Sistani, A. (1993). *Menhaj al-Salehin*. Qom: Moazzam Leh School. (in Arabic)

Tabrizi, J. (1995). *Sarat al-Najat fi Ajuba al-Istaftaat* (Barghazide Publishing House). No place of publication: No printing date. (in Arabic)

Tussi, M. H. (1986). *Tahzib Al-Ahkam*. 4th edition. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyya. (in Arabic)

----- (2008). *Al-Mabsoot fi Fiqh al-Imami*. 3rd edition. Tehran: Al-Murtazavi Library. (in Arabic)